

نقش زبان در باورپذیری خرق عادت‌های تاریخ سیستان

عفت نقابی* / محسن وثاقتی جلال**

چکیده

بخش عمده‌ای از زیبایی‌های نثر مرسل، بر دوش زبان نهاده شده است. زبان به‌عنوان یک عامل مهم در روایت خرق عادت‌های تاریخی، کارکردی پارادوکسی دارد؛ از سویی، با وسعت بخشیدن به تخیل، ادبیت متون تاریخی را ارتقا می‌بخشد و خواننده را از جهان واقعیت جدا می‌سازد و از سوی دیگر، با نگرش زبان‌شناسانه در ایجاد منطق و رابطه علت و معلولی زبان، مخاطب را به بستر واقعیت برمی‌گرداند تا در اوج التذاذ و حیرت‌انگیزی، خرق عادت‌های تاریخی را بپذیرد. این مقاله با تلفیق زبان‌شناسی ساختارگرا و زبان‌شناسی نقش‌گرا و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، عناصر زبانی و فرازبانی را در داستان «مولود مصطفی (ص)» از تاریخ سیستان بررسی کرده، نشان می‌دهد که نویسنده برای باورپذیر کردن خرق عادت‌ها، از کارکرد پارادوکسی زبان در ایجاد ادبیت و انتقال واقعیت، بیشترین بهره را برده است.

کلیدواژه: تاریخ سیستان، زبان، خرق عادت، باورپذیری.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی تهران

** دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی تهران (نویسنده مسئول)

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۱/۲۴ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۹/۱۰

۱. مقدمه

انسان، ابعادی پیچیده دارد. گاه شرایط اجتماعی باعث می‌شود خرق عادت‌ها، کرامات و معجزات را به‌عنوان واقعیتهای انکارناپذیر باور کند و زمانی در عقلانیتی محض بدین تجربه بشری با دیده تردید می‌نگرد. در روزگاری که تاریخ سیستان نوشته شده، خرق عادت‌ها در لایه‌های رویین زندگی جاری بود و امور عقلانی در لایه‌های پسین ذهن آدمی، حضوری گنگ و مبهم داشت. در دنیای مدرن امروز این بُعد عقلانی و خردمند انسان است که در خودآگاه ذهن، حضوری پررنگ دارد و خرق عادت‌ها به ناخودآگاه ضمیر آدمی هجرت کرده است؛ از این رو تجربه‌های دینی و خرق عادت‌ها را با دیده شک و تردید می‌نگرد. با این حال نباید از این نکته غافل شد که چراغ عقل محدود است و واقعیت‌های محدودی را بر ما عرضه می‌کند. آدمی از قلمرو گسترده فراعقلانیت خویش آگاه نیست؛ اما نمی‌تواند آن را انکار کند. به هر نسبتی که چشم دل باز شود، حقایق نیز خود را بیشتر آشکار می‌کند. «گستره فراعقل، قلمرو کرامت‌هاست؛ قلمرو رازهایی از جهان غیب» (خزاعی‌فر، ۱۳۸۳: ۱۷). ادبیات کلاسیک زبان فارسی، لبریز از این نوع گزارش‌های فراعقلانی و خرق عادت‌هاست. تاریخ سیستان نیز به‌عنوان یکی از کهن‌ترین آثار زبان فارسی که از قضا در دوره خردگرایی تمدن ایران اسلامی خلق شده، دارای چنین خصیصه‌ای است. داستان مولود محمد مصطفی (ص)، یکی از جذّاب‌ترین گزارش‌های تاریخ سیستان است که از این نوع واقعیت‌های شگفت‌انگیز سخن گفته است. در این داستان هنری و زیبا واژه‌ها مثل دامی هستند که واقعیت‌های شگفت‌انگیز عالم بالا را صید می‌کنند و در باور انسان مدرن امروز می‌ریزند. قدرت و تأثیر رخداد‌های خرق عادت چنان است که واژه‌ها از عالم حقیقت به دنیای مجاز می‌افتند و متحوّل می‌شوند. اینجاست که ساختار زبان معیار به هم می‌ریزد و رستاخیزی از کلمات برپا می‌شود. در این حالت، زبان برای انسان مدرن غایب از خویش، نشانه‌ای است تا جایگاه حقیقی وی و جهان

پیرامونش را به او نشان دهد و جهان هستی را مقابل دیدگانش بگستراند تا او خرق عادت‌ها را باور کند.

نویسندهٔ تاریخ سیستان، برای رسیدن به این مهم و ایجاد باورپذیری در مخاطبان خود، از شگردهای فراوانی بهره می‌برد که ریشه در قدرت بلاغی- ابلاغی زبان وی دارد. زبان، چگونه به باورپذیری خرق عادت‌های این اثر کمک می‌کند؟ زبان‌شناسی ساختارگرا به‌تنهایی قادر نیست این شگردهای زبانی را نشان دهد؛ چون «اثر را همچون شیء سربسته‌ای می‌نگرد» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۱۴۶). به همین دلیل، از زبان‌شناسی نقش‌گرا برای تحلیل جنبه‌های خاصی چون: انسجام متن، پیوستگی، گفتمان، خرق عادت‌ها و شکفتی‌های متن بهره گرفته شده که در محدودهٔ جمله نمی‌گنجند، اما در خلق زیبایی، برجسته‌سازی و باورپذیر کردن واقعیت‌های شگفت‌انگیز نقش دارند. «نقش‌گرایی در بررسی زبان، رویکردی است که می‌کوشد تا زبان را نه تنها در درون خود توضیح دهد، بلکه در تلاش است تا رابطه‌اش را با نظام‌های بزرگ‌تر که آن را در خود گرفته‌اند، نیز به مطالعه بگیرد» (همان: ۱۴۷). این مقاله با تلفیق این دو دیدگاه و با روش توصیفی- تحلیلی قصد دارد این شگردهای زبانی را شناسایی کند.

تاریخ سیستان، مروارید درخشانی است که در میان کتاب‌های نثر مرسل می‌درخشد. زبان فاخر آن با روایتگری دگرگونه، بر جذابیت این اثر افزوده است. تاریخ سیستان از دو بخش تشکیل شده که بخش اول آن بسیار قدیمی و قوی است. در این بخش، نویسنده، تاریخ اسلام و ایران را تا اواسط قرن پنجم، دورهٔ سلجوقیان، به زیبایی هرچه تمام‌تر به تصویر کشیده است. بخش دوم کتاب که از سال ۴۴۵ آغاز می‌شود و تا ۷۲۵ ادامه می‌یابد، سبکی دگرگونه دارد. بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰ش) می‌گوید: «باید آن شیوه را مخلوطی از دورهٔ دوم (قرن ششم) و دورهٔ سوم (قرن هفتم) و عصر مغول دانست» (بهار، ۱۳۸۱: ۶۲). آنچه باعث شده تاریخ سیستان مورد توجه پژوهشگران حوزهٔ ادبیات قرارگیرد، بخش اول آن است. این قسمت، همهٔ ویژگی‌های نثر قدیم مرسل را داراست. تاریخ سیستان، نویسنده‌ای مشخص ندارد. در این کتاب، ویژگی‌هایی چون: ایجاز، تکرار، کوتاهی جمله‌ها، کم بودن لغات عربی، استفاده از

قیده‌های متنوع، تنوع افعال پیشوندی، لغات کهن فارسی، التفات از زمانی به زمان دیگر، کاربرد هنرمندانه حروف و ساختار بلاغی جمله‌ها به چشم می‌خورد. یکی از رخدادهای تاریخی این کتاب که به زیبایی شهره است، داستان مولود محمد مصطفی (ص) است. از ویژگی‌های برجسته این داستان، زبان هنری و روایتگری خاص آن است. نویسنده با هنرمندی، واقعیت‌های تاریخی را با شگفتی‌ها، کرامات و خرق عادت‌ها درآمیخته، طوری آن را روایت کرده که علاوه بر گزارش جذاب تاریخ و التذاذ روحی خواننده، باورپذیری پدیده‌های خارق‌العاده نیز محقق شده است. این پژوهش بر آن است تا دریابد نویسنده برای باورپذیری این پدیده‌های خرق عادت و وقایع شگفت‌انگیز، از چه شگردهایی بهره برده است.

۲. پیشینه تحقیق

بهار با رویکرد زبان‌شناسی تاریخی و لغت‌شناسی، تاریخ سیستان را بررسی کرده است. وی با روش توصیفی - تحلیلی در سبک‌شناسی نثر فارسی، بسیاری از مختصات نثر این کتاب را تشریح کرده، مهم‌ترین مختصات تاریخ سیستان را ایجاز و سادگی، بی‌بهره بودن از مترادفات، کوتاهی جملات، نزدیکی به زبان گفتار و استفاده از واژه‌های فارسی می‌داند. «در استعمال کلمات عربی، مقتصد است و بیشتر کلمات فارسی استعمال می‌کند» (بهار، ۱۳۶۶: ید). خطیبی در فن نثر، مختصات نثر را از آغاز تا قرن هفتم استخراج و همراه با آثار دوره نثر مرسل، زبان تاریخ سیستان را نیز گذرا در سطح لفظ و معنا تحلیل کرده است. صفا در گنجینه سخن، زبان فارسی را طبقه‌بندی و ویژگی‌های تاریخ سیستان را تشریح کرده است. شمیسا با استفاده از سبک‌شناسی بهار و تاریخ ادبیات صفا، سبک‌شناسی نثر را نوشته، تاریخ سیستان را در حوزه نثر مرسل آورده و آن را در حوزه زبان‌شناسی تاریخی و مختصات ادبی تشریح کرده است.

ده‌مرد با مقاله «نگاهی به سبک تاریخ‌نگاری تاریخ سیستان»، به روش‌های تاریخ‌نگاری این کتاب توجه داشته است. ثابت، کتاب‌شناسی تاریخ سیستان را نوشته و علوی در مقاله «نکته‌ای از تاریخ سیستان اولین شعر فارسی»، شعرهای تاریخ سیستان را تحلیل کرده است. تا این زمان، تحلیل‌های نثر فارسی از حدود تاریخ ادبیات بیرون نرفته بود که چهره‌هایی چون حق‌شناس و شفیع کدکنی ظهور کردند. آن‌ها با استفاده از آرای فرمالیست‌ها حوزه نقد ادبی را متحول ساختند. مقالات دقیق و عالمانه حق‌شناس، از زبان‌شناسی به ادبیات پل زد و نگاه ساختاری و زبانی به متون را تقویت کرد. شفیع کدکنی نقد شعر و نقد نثر را هم‌زمان در دستور کار خویش قرار داد و در کتاب *زبان شعر در نثر صوفیه*، زبان عرفان را با توجه به نظریه‌های فرمالیستی بررسی کرد. در این میان نباید از آثار و ترجمه‌های کوروش صفوی غافل شد، به‌ویژه با کتاب *از زبان‌شناسی به ادبیات*، طرحی نو در انداخت.

هرچند ادبیات منتور با گرایش به نقد ادبی جدید، مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته، تاریخ سیستان از این منظر بررسی نشده است. با وجود زحمات زیادی که پژوهشگران در معرفی تاریخ سیستان کشیده‌اند، هیچ‌کدام به زیبایی‌شناسی آن به‌ویژه به فرم هنری، زبان، نوع روایتگری و پیرنگ هنری حکایت‌های این اثر توجه نکرده‌اند. این مقاله تلاش می‌کند با بررسی زبان این اثر، شگردها و تکنیک‌های آن را برای باورپذیر کردن رخدادهای شگفت‌انگیز و خرق‌عادت‌ها بررسی و استخراج کند. این نوشته، رویکردی زبان‌شناسانه و زیبایی‌شناسانه به نثر تاریخ سیستان دارد.

۳. زبان و باورپذیری خرق‌عادت‌های تاریخ سیستان

انسان اندیشمند، بعد از اینکه درباره جهان هستی و وقایع شگفت‌انگیز آن اندیشید و از کشف دوباره جهان به وجد آمد، به دو نکته توجه بیشتری کرد: ابتدا فکر کرد که چگونه دیگران را از این مکاشفه خود آگاه کنم؟ بعد از آن، چگونه او را در لذت مکاشفه خود سهیم نمایم؟ اینجاست که پای زبان به‌عنوان ابزار ارتباط و التذاذ به میان می‌آید. هرکسی برای بیان خود، سبکی را برمی‌گزیند؛ این‌گونه است که سبک

شخصی به وجود می‌آید. «سبک، واقعیتی زبانی است و سرچشمهٔ این واقعیت در گزینش‌های زبانی نویسنده نهفته است» (رضویان، ۱۳۹۸: ۱۳۱). تاریخ سیستان از این منظر، سبکی منحصر به فرد دارد که در عین سادگی، بسیار زیبا به نظر می‌رسد. این اثر، رسالت ابلاغی - بلاغی‌اش را به بهترین شکل انجام داده است. از این رو، زبان آن علاوه بر وجه خبری، دارای کارکردی شاعرانه و وجه انشایی نیز هست. تاریخ سیستان به دلیل داشتن چنین خصلتی، به حوزهٔ ادبیات تعلق دارد.

از وقتی که فرمالیست‌ها ظهور کردند، نگرش به آثار ادبی نیز دگرگون شد. آنان ادبیات را کاربرد خاص زبان برشمردند. این گونه بود که تحوّل عظیم در نگرش به زبان و نظریه‌های ادبی ایجاد شد. «به گمان تودروف، درک نسبت میان زبان و متن، نکتهٔ اصلی در نظریهٔ ادبی است» (احمدی، ۱۳۹۱: ۲۷۶). حق‌شناس تفاوت‌هایی عمده بین آثار زبانی و آثار ادبی قائل است. او معتقد است: «آثار زبانی، رابطهٔ مستقیم خود را با جهان واقع، یعنی جهان بیرونِ زبان قطع نمی‌کند. سلسله علت‌ها و معلول‌های موجود در آن جهان را نیز از میان بر نمی‌دارد؛ در حالی که آثار ادبی، رابطهٔ مستقیم خود را با جهان واقع، یعنی جهان بیرون از زبان قطع می‌کند و سلسله علت‌ها و معلول‌های موجود در جهان را رعایت نمی‌کند و احتمال صدق و کذب آن‌ها نیز از بین می‌رود» (حق‌شناس، ۱۳۸۳: ۵۰).

تفاوت دیگر آثار زبانی و آثار ادبی در این است که آثار زبانی، از اصول و قواعد زبانی عدول نمی‌کنند؛ اما آثار ادبی از این اصول و قواعد حاکم بر زبان فارغ‌اند. این تفاوت باعث می‌شود در آثار ادبی، نوآوری‌ها و دخل و تصرفات فراوانی رخ دهد و این دخل و تصرفات فردی نویسنده، سنگ بنای اثر ادبی است که منجر به هنجارشکنی و برجسته‌سازی می‌شود. «برجسته‌سازی، به کارگیری عناصر زبان است؛ به گونه‌ای که شیوهٔ بیان، جلب نظر کند» (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۴). برجسته‌سازی از طریق قاعده‌کاهی یا قاعده‌افزایی ایجاد می‌شود و موجب موسیقی زبان و رستخیز کلمات

می‌گردد. در تاریخ سیستان، زبان از نقطه صفر زبان جدا شده، به سوی ادبیت حرکت کرده است. گاه با آفرینش‌های شگفت‌انگیز، متن را مخیل، هنجارشکن و برجسته ساخته و به آن ساختاری دگرگونه بخشیده است. همین عوامل باعث درآمیختن واقعیت‌ها و خرق عادت‌ها شده و معجونی دل‌انگیز از تخیل، واقعیت و باورپذیری پدیده‌های شگفت‌انگیز ایجاد کرده است.

اگر با دید هنری به زبان نگریسته شود، در دوره‌ای که تاریخ سیستان شکل گرفته، جامعه ایرانی شاهد پدیداری اسلوب‌های گوناگون نوشتار بود؛ اما اگر به مسائل زبان از دریچه ساختاری نگاه شود، این تنوع بسیار محدود می‌شود؛ زیرا انسان دوره نثر مرسل هنوز درگیر شناخت طبیعت بوده و به جوهره انسانی توجه چندانی نداشت. تاریخ سیستان، یکی از کتاب‌هایی است که از آزادی و رهایی زبانی برخوردار است؛ یعنی به زبان هنری این دوره تعلق دارد. این اثر، زبانی دارد که پیراستگی‌ها و آراستگی‌ها در آن هنوز به آیین نگارش تبدیل نشده، فرایندی جستارگرانه دارد و به گستره دنیا فراگیر است. این همان چیزی است که به زبان تاریخ سیستان، حالت گوناگونی و خوشایندی برخاسته از آزادی می‌دهد؛ از این رو خرق عادت‌ها و جادوهای زبان در یک جا گرد آمده‌اند.

با این توصیف می‌توان گفت که بخشی از زیبایی‌های تاریخ سیستان، آزادی و رهایی، طبیعی بودن زبان، پرواز تخیل و فراخوان خرق عادت‌هاست. در تاریخ سیستان، رهایی زبانی و تحرک سبکی، داده‌های زیبایی‌شناختی هستند، نه ساختاری. بعدها در دوره چیرگی ایدئولوژی، سبک نوشتار، خصلت ابزاری یافت؛ فرم در خدمت درون‌مایه ایدئولوژیک قرار گرفت و ادبیات به‌طور مستقیم در سیطره قدرت درآمد و نوشتار به زور قواعد جزم‌گرایانه، شکلی دگرگونه یافت و به‌سرعت تمام فرایندهای زبانی را که ذهنیت خودانگیخته مردم را به نمایش می‌گذاشت، از خود دور کرد و ادبیات از وادی آزادی و رهایی به اسارت افتاد. شاید یکی از دلایل گمنامی نویسنده تاریخ سیستان، همین باشد.

«داستان مولود محمد مصطفی (ص)»، یکی از بخش‌های زیبای تاریخ سیستان است که رهایی زبان و تخیل را با هم دارد. این داستان، لبریز از شگفتی‌ها و خرق عادت‌هاست که باور بسیاری از آن‌ها برای خوانندگان عقل‌گرای امروز، دشوار است. نویسنده برای باورپذیری این وقایع شگفت‌انگیز، از شگردهایی خاص بهره برده که می‌توان آن‌ها را در دو حوزه بررسی کرد:

الف. شگردهای زبانی که نویسنده با مهارت از آن بهره برده تا خرق عادت‌ها را باورپذیر کند؛

ب. کاربرد خاص عناصر داستانی و تکنیک‌های روایی برای باورپذیر کردن عجایب داستان مولود مصطفی (ص) بسیار خوش نشسته و مؤثر واقع شده است. تاریخ سیستان به منزله حوادثی که در طی زمانی خاص رخ داده، آمیزه‌ای از واقعیت و داستان است. در این کتاب، تاریخ و داستان، رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. نویسنده، داستان‌هایی را روایت کرده که مملو از خرق عادت‌هاست. وی وقتی به روایت چنین داستان‌های عجیب واقعی می‌رسد، چنان با زبان، جادو می‌کند که انگار اساطیر و تخیل، واقعیتی محض‌اند. روایتگری تاریخ سیستان، با زاویه دید دانای کل پیش می‌رود. در این کتاب، تاریخ در حکم اطلاعات پس‌زمینه برای ادبیات به حساب می‌آید؛ بنابراین نویسنده تلاش کرده تا با ادبیت بخشیدن به کلام خویش، اثرش را جذاب‌تر کند. بخش عمده ادبیت این کتاب، با پرداخت و جلای زبان محقق شده است. از این رو ملاحظه می‌شود که هرچند مواد تاریخش از واقعیت عالم بیرون گرفته شده، با مهارت در زبان و ادبیت بخشیدن بدان در اغلب مواقع، زبان معطوف به خود شده و رنگ و بوی هنری یافته است. در این کتاب، «تاریخ»، روایتی از وقایع نیست، بلکه مهم‌تر از همه، وظیفه دشوار مورخ، تبیین و ترسیم رخدادهاست» (گرین، ۱۳۸۳: ۳۰).

نویسنده تاریخ سیستان، وقتی داستان مولود محمد مصطفی (ص) را روایت می‌کند، واقعیت‌های شگفت‌انگیز تاریخی را با شخصیت‌پردازی، تعلیق و داستان‌پردازی

درمی‌آمیزد و در حوزه زبان دست به کاری خلاقانه می‌زند. «هنر، بازآفرینی خلاق واقعیت‌هاست» (زایس، ۱۳۸۴: ۱۲). نورانی شدن صورت آمنه، به سخن درآمدن سنگریزه‌ها، تعظیم کردن کعبه، به زمین آمدن فرشتگان، حضور مردان عجیب آسمانی در زمین، به آسمان رفتن محمد(ص)، دریده شدن شکم و سینه مبارک حضرت محمد(ص) و قرار دادن نور در وجود مبارک آن حضرت، سخن گفتن اشتران و چهارپایان با آدمی و... مصداق‌های این خرق‌عادت‌ها هستند. خواننده در مواجهه با چنین پدیده‌هایی شگفت، خود را بین واقعیت و تخیل می‌بیند. کروچه^۱ می‌گوید: «تمام تاریخ، تاریخ معاصر است» (صهبا، ۱۳۹۰: ۱۴۴). خواننده خردگرای امروز چگونه این خرق‌عادت‌ها را در دل تاریخ باور کند؟ نویسنده چگونه می‌تواند باور را در جان مخاطب مدرن خود بریزد؟

یکی از خصلت‌های مهم زبان دلنشین و پر قدرت تاریخ سیستان، عملکرد پارادوکسی آن است. این کارکرد شگفت‌انگیز زبان در روایت خرق‌عادت‌ها به یاری نویسنده آمده است. در داستان‌های تاریخی، زبان، نقشی بسیار مهم دارد. زبان این گونه متن‌ها چنان قدرتی باید داشته باشد که محدودیت‌های زمانی، شخصیت‌پردازی، گفت‌وگو و... را جبران کند. نویسنده وقتی به بخشی از تاریخ می‌رسد که حوادث خرق‌عادت را می‌خواهد روایت کند، نگرشش به زبان دگرگون می‌شود. در این بخش‌ها نویسنده با دو پدیده مهم روبه‌روست: واقعیت و خرق‌عادت. بخش واقعیت تاریخ با زبان‌شناسی و بخش خرق‌عادت با ادبیّت و تخیل گره می‌خورد. به عبارتی، نویسنده از طریق زبان باید در یک آن، هم به رسایی زبان بیندیشد و هم به جمال‌شناسی زبان. اگر «شعریّت را در رستاخیز کلمات بدانیم که بر دو معیار رسایی و جمال‌شناسیک استوار است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۲۹)، مخاطب با خواندن خرق‌عادت‌های تاریخ، با بال تخیل، همراه با رستاخیز واژه‌ها از جهان واقعیت کنده می‌شود و به عالم ادبیّت پرواز می‌کند، مسحور پدیده‌های خرق‌عادت شده، با دنیای واقعی

قطع ارتباط می‌کند. اینجاست که بنا به گفتهٔ یاکوبسن^۱، «آثار ادبی به جای رساندن پیام دربارهٔ جهانِ واقعیت به رساندن پیام دربارهٔ مفاهیم موجود در زبان می‌پردازند» (صفوی، ۱۳۸۰: ۳۵).

با این توصیف، داستان‌های شگفت‌انگیزی چون مولود مصطفی (ص)، با جهان خارج، قطع ارتباط می‌کنند و دیگر ملزم به رعایت رابطهٔ علت و معلول حاکم بر جهان واقعیت نخواهند بود. بنابراین آن‌ها را کنار می‌زنند و از سیطرهٔ عقلانیت و رابطهٔ علت و معلولی جهان خارج می‌شوند. زبان تاریخ سیستان در این قسمت‌ها منطبق‌شکن و خردگریز می‌شود. در این بخش‌ها زبان دیگر زبان انتقال پیام نیست؛ بلکه زبان، عین ادبیات می‌شود. کلمات به جای راه رفتن، می‌رقصند و در هر جا که هنر حکم کند، خوش می‌نشینند، ساختار جمله‌ها را برهم می‌زنند و با جابه‌جایی نحوی، منجر به زبان هنری می‌شوند. با طرح این مسئله، سؤالی پیش می‌آید: به هر حال، تاریخ سیستان، کتاب تاریخ است، پس نویسنده چگونه رخدادهایش را باورپذیر کند؟

باز زبان است که به یاری نویسنده می‌آید تا به شکلی متناقض‌نما و با ایفای نقش رسایی، کرامت‌ها و شگفتی‌های تاریخ را به دنیای واقعیت بازگرداند و از آمیزش واقعیت و شگفتی‌ها، زیست عناصر ناهمگون را ممکن سازد و پارادوکسی دل‌انگیز خلق کند تا خرق عادت‌ها باورپذیر شوند. زبان در نگاه زبان‌شناسی، به ایجاد ارتباط به قصد پیام‌رسانی تعریف می‌شود. زبان معیار هرگز رابطهٔ خود را با جهان واقعیت قطع نمی‌کند. بنابراین، زبان در این شرایط و بر اساس رابطهٔ علت و معلولی، حالت استدلالی به خود می‌گیرد تا شگفتی‌ها با جهان واقعی رابطه برقرار کند. در داستان مولود محمد (ص) که سرشار از خرق عادت‌هاست، کاربرد مناسب زبان کمک می‌کند تا این رابطه ایجاد شود. داستان مولود مصطفی (ص)، از سویی به وسیلهٔ پیوند با ادبیت، خرق عادت‌ها و تخیل، از چنبرهٔ منطق و عقلانیت می‌گریزد و از طرفی دیگر به وسیلهٔ

رابطه علت و معلولی حاکم بر زبان، به بستر واقعیت برمی‌گردد تا در اذهان مخاطبان، واقعیت‌های شگفت‌انگیز و خرق‌عادت‌ها باورپذیر شود.

قسمتی از متن این داستان بازخوانی می‌شود تا هنرِ زبانی نویسنده در باورپذیری خرق‌عادت‌ها بررسی گردد:

«محمد بن موسی الخوارزمی می‌گوید اندر تاریخ خویش که مولود مصطفا روز دوشنبه بود... کی اصحاب فیل به مکه هلاک شدند. هفدهم دی ماه. مادر او گفت که مرا آواز آمد که چون ترا پسری بود، محمد نام کن که او سید عالمین است و روز دوشنبه که تنها اندر سرای بودم و عبدالمطلب به طواف که مرا رعبی به دل اندر آمد. چون مرغی سپید دیدم که بر دل من مالید و من ساکن گشتم و همه غمی و المی از من برفت. باز بازنگریستم. جامی دیدم که مرا دادند. گفتم مگر شیر است و من تشنه بودم. بخوردم. نوری دیدم که پدید آمد و چون درخت خرما به بالیدن گرفت و باز زبانی دیدم اندر بالای آن نور مانده دختران عبدمناف. گردش اندر گرفتند. باز دیبایی سپید دیدم که اندر هوا آمد و گرد من اندر گرفت و ندا آمد که او را از چشم مردمان نگاه دارید. پس مردان دیدم اندر هوا و به دست ایشان ابریق‌های سیمین پرآب که از آن آب قطره‌ای به روی من همی آمد خوش‌بوی‌تر از مشک و من گفتم: کاشکی عبدالمطلب نزدیک من آید. باز مرغی دیدم که اندر آمد به حجره من. منقار او از زمرد و پره‌های او از یاقوت سرخ. چون فرود آمد، جهان مرا گشاده گشت. از شرق تا غرب بدیدم و سه علم دیدم زده؛ یکی به مشرق و یکی به مغرب و یکی به سر بام کعبه. پس حال تنگ گشت و آن زنان همه دست من اندر گرفتند و محمد علیه‌السلام بزادم... یکی او را از آن به میان پر خویش بداشت و ابن عباس گوید که او رضوان بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۰).

در داستان مولود محمد مصطفی(ص)، واقعیت و خرق‌عادت به شکل اعجاب‌انگیزی درآمیخته است. نویسنده در صورتی می‌تواند از آمیزش واقعیت و خرق‌عادت، مخاطب را به باورپذیری برساند که از قابلیت پارادوکسی زبان آگاه باشد. ویژگی‌هایی چون شاعرانگی زبان، ایجاز، زبان روایی مناسب، استفاده درست از صنایع

ادبی، توصیفات دقیق و پی‌درپی، جملات تودرتو که نثری آهنگین ایجاد کند، ضرب‌آهنگ و موسیقی زبان، نحو مناسب و واژه‌گزینی و چینش استادانه کلمات به نویسنده کمک کرده تا در کنار انتقال معنا، التذاذ ادبی هم ایجاد کند و از سویی، خرق عادت‌ها را نیز باورپذیر سازد. یک بار دیگر متن را بازخوانی می‌کنیم تا عواملی که منجر به باورپذیری خرق عادت‌های متن شده‌اند، شناسایی شوند:

۳-۱. ارجاع به یک منبع مورد وثوق

متن با ارجاع به یک مورخ مورد وثوق آغاز می‌شود. محمد بن موسی الخوارزمی، مورخ مورد اعتمادی است که نویسنده با استناد به کتاب تاریخ وی، داستان شگفت‌انگیز تاریخی را آغاز کرده، بعد از آوردن چند پدیده خرق عادت، نام فردی دیگر از راویان حدیث را می‌آورد که مورد اعتماد مخاطبان است. ابن عباس، راوی مورد وثوقی است که اغلب احادیث و رخداد‌های زندگی حضرت رسول (ص) را از زبان او بیان کرده‌اند. پس استناد به او باعث می‌شود خرق عادت‌های تاریخ سیستان باورپذیرتر شوند.

در سبک ادبی رئالیسم جادویی نیز مخاطب همیشه با پدیده‌های جادویی روبه‌روست. در این سبک، بورخس^۱، نویسنده آرژانتینی، از این تکنیک روایی بسیار بهره برده تا حکایت‌های عجیب داستان‌هایش را باورپذیر کند. بورخس معمولاً داستان‌های رئالیسم جادویی خود را این‌گونه آغاز می‌کند: فلان شخصیت واقعی این‌گونه روایت می‌کند یا در فلان کتاب، این‌گونه خواندم که...، بعد داستان جادویی را شروع می‌کند تا ثابت کند این پدیده‌های شگفت‌انگیز را من از خودم درنیاوردم، بلکه وجود دارند و من از جای دیگر یا شخص مورد اعتمادی شنیدم. در تاریخ سیستان نیز استفاده از این شیوه در قبول کردن وقایع شگفت‌انگیز بسیار مؤثر واقع شده است. در این‌گونه آثار، نویسنده با ابزار زبان، تخیل را مهار می‌کند و فضای رخداد تاریخی را به عرصه واقعیت بازمی‌گرداند.

1. gorge Luis Borges

۳-۲. استفاده از شخصیت‌های تاریخی برای باورپذیری خرق‌عادت‌ها

علاوه بر ارجاع به یک منبع موثق، حضور افراد تاریخی و واقعی، چون آمنه، عبدالمطلب، دختران عبدمناف و محمد(ص)، به باورپذیری خرق‌عادت‌ها کمک زیادی می‌کند.

گابریل گارسیا مارکز^۱، بزرگ‌ترین نویسنده رئالیسم جادویی^۲، درباره باورپذیر کردن پدیده‌های جادویی داستان‌هایش می‌گوید: «زمانی که من در روزنامه کار می‌کردم، یک کشتی کلمبیایی غرق شد. هرکسی در روزنامه‌اش چیزی نوشت که باعث شبهه مردم گردید. مردم حرف آن‌ها را نپذیرفتند. روزبه‌روز شایعات بیشتری شکل گرفت و باعث رسوایی دولت گردید. من به فکر فرورفتم تا خبر را از منظری بنویسم که برای مردم باورپذیر باشد. بعد از آن همه دروغ‌پردازی و شایعات، کار سختی بود؛ اما من راهی را یافتم که مفید واقع شد. به دنبال تنها بازمانده آن کشتی رفتم و بعد از مصاحبه، تمام مطالبم را از زبان او روایت کردم و باورپذیر شد» (داستان همشهری، ۱۳۸۸: ۲۶). در تاریخ سیستان، مخاطب وقتی با آن همه خرق‌عادت روبه‌رو می‌شود، شنیدن روایت از زبان افرادی چون ابن عباس و عبدالمطلب، باعث باورپذیری خرق‌عادت‌ها می‌شود.

۳-۳. توصیفات دقیق برای باورپذیری خرق‌عادت‌ها

از ابزارهای مهم داستان‌های تاریخی، فضاسازی با توصیف دقیق مکان‌های تاریخی است تا بدین طریق، خواننده بتواند خود را در آن نقطه تاریخی احساس کند و با قرار گرفتن در دل حوادث تاریخی، از منطق جهان بیرون، فارغ شود، خود را با منطق داستانی سازگار کند و به هم‌ذات‌پنداری برسد. «من اندر سرای بودم و عبدالمطلب به طواف... دیرگاه برنیامد تا دیدم که بیاوردند او را در باره‌ای جل، به صوف سپیدتر از حریر و همه چیزی و زیر او اندر پاره‌ای حریر سبز و بدان سه بند از لؤلؤ تر بر بسته و سه کلید هم از لؤلؤ بر آن سه نوشته...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۰). به قول شفیعی

1. Gabriel Garcia Marquez
2. Magic realism

کدکنی: «اگر این حکایت‌ها را نه از بیرون، بلکه از درون جهانی که خلق کرده، بنگریم، دیگر به درستی و یا نادرستی آن‌ها نمی‌اندیشیم و از خواندن آن‌ها لذت می‌بریم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۸۳).

علاوه بر توصیف مکان‌های مذهبی، توصیف دقیق شخصیت‌ها، مکان‌های عادی و... به باورپذیری خرق عادت‌ها کمک می‌کند. توصیف دقیق زمان، مکان و شخصیت‌ها باعث می‌شود مخاطب به یک‌باره از جهان خویش به درون جهان داستان پرتاب شود و خود را با رابطه علت و معلولی داستان تاریخی وفق دهد و آن‌ها را بپذیرد.

«با او برفتم و او دامن‌کشان از پیش من همی‌رفت تا به حجره آمنه. در بگشاد. چنان که گفتم در بهشت گشاده گشت از طیب و مرا اندر آورد. آمنه را بدیدم چون ماه بدر یا چون کوب درّی و بدان حجره اندر بردند مرا. بوی خوش به سرم برشد. چنان که گفتم مگر مرده بودم و اکنون زنده گشتم. نگاه کردم، محمد را دیدم به خواب اندر. به صوفی سپید که دانستی که صنعت مخلوق نیست، اندر پیچیده و به حریر اندر نوشته و حریر سبز. و بر بوی و لون هر جامه پیدا که صنعت ایزد تعالی است، نه صنعت مخلوق. و به خواب اندر شده...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۵).

استفاده از قیدهای فراوان در پایان جمله، در توصیف دقیق و فضا سازی، بسیار مؤثر است. قید، یکی از عناصر برجسته‌ساز زبان تاریخ سیستان است. قید، عنصری است که به آشکار شدن احساسات و عواطف نویسنده کمک می‌کند و از مهم‌ترین ابزارهایی است که به قدسی شدن فضا و بیان خرق عادت یاری می‌رساند. توصیفات دقیق و جزئی، از عناصر مهم در باورپذیری واقعیت‌های شگفت‌انگیز است. «مهم‌ترین واژگانی که در آثار ادبی با آن‌ها سروکار داریم، فعل، صفت و قیدهایی هستند که صفت می‌شوند» (مشرف، ۱۳۸۵: ۳۱). توصیف دقیق سرای آمنه، پرنندگان عجیبی که پیرامون آن خانه پرواز می‌کنند، وصف چهره عبدالمطلب هنگامی مشاهده شگفتی‌هایی چون ساجد شدن کعبه، نگونساری بت‌ها و... با ذکر تمام جزئیات،

نقش زبان در باورپذیری خرق‌عادت‌های تاریخ سیستان _____ ۵۱۱

برخاسته از همین نگرش به زبان برای باورپذیر کردن حادثه عجیب و خارق‌العاده میلاد قدسی محمد(ص) است. روایت خرق عادت‌های این داستان با توصیفات دقیق، این اثر را به آثار رئالیسم جادویی شبیه کرده است. مارکز معتقد است توصیفات جزء‌به‌جزء و ریز یک پدیده جادویی با کمک زبان که قید و صفت در آن نقش زیادی دارند، به منطق باورپذیری منجر می‌شود: «اگر بگویید یک فیل را دیدید که پرواز می‌کرد، کسی باور نمی‌کند؛ اما اگر با زبان وصفی دقیق بنویسید، آن روز بعد از ظهر هفده فیل ارغوانی را دیدید که پرواز می‌کردند، داستان شما باورپذیر می‌شود» (گلشیری، ۱۳۸۶: ۳۴). اینجاست که زبان در نوسان بین جنبه زبانی و ادبی است تا تعادل خرق عادت و واقعیت را برقرار کند. به کارگیری قیدها برای توصیفات جزئی در داستان مولود مصطفی(ص)، از تنوع زیادی برخوردار است؛ گاه در پایان، زمانی در وسط جمله و گاهی نیز در ابتدای جمله می‌آید.

۳-۴. زبان شاعرانه و استدلالی در تاریخ سیستان

با مطالعه تاریخ سیستان، با دو گونه زبان روبه‌رو می‌شویم؛ زبان استدلالی و زبان شاعرانه. مطالعه آماری پانصد جمله از داستان نشان می‌دهد که زبان این اثر اغلب به زبان شاعرانه گرایش دارد؛ اما هر جا که زبان به سوی زبان معیار حرکت می‌کند، نویسنده با مهارت، آن را به زبان استدلالی تبدیل کرده، از این طریق به باورپذیری خرق‌عادت‌ها کمک می‌کند.

بسامد زبان استدلالی و زبان شاعرانه در داستان مولود مصطفی(ص)

نام کتاب	زبان معیار مدل (نهاد + ... + فعل)	زبان شاعرانه با جایگردانی نحوی
تعداد	۷۹ جمله	۴۲۱ جمله
درصد	۱۵ درصد	۸۵ درصد

الف. زبان استدلالی و خرق عادت‌ها

در جایی که نویسنده به گزارش کلی تاریخ می‌پردازد و می‌خواهد با سرعت از آن عبور کند، زبان داستان به زبان معیار نزدیک و استدلالی می‌شود. بخشی از نگاه

خردگرای حاکم بر خراسان دوره نثر مرسل ره آورد یونان است؛ از این رو، زبان در برخی مواقع به زبان استدلالی تبدیل می‌شود. در زبان استدلالی، پیراستگی جمله‌ها بسیار چشم‌نواز است. «ادبیات یونان بی‌پیرایه است. یونانیان و رومیان کهن، شکوه و بزرگی را در کمال امساک و سادگی می‌دانند. یونانیان از طریق زیبایی، به عقل و اندیشه فرامی‌خوانند و ایرانیان از طریق غنای رنگ و زیور به حس و خیال» (حق‌شناس، ۱۳۹۰: ۱۱۴). این خردگرایی در کوتاهی جمله‌ها و ترکیب واژه‌ها نقش زیبایی‌شناسانه‌ای ایفا می‌کند. ترکیب جمله‌ها، کوتاهی و توالی آن‌ها طوری است که انگار پشت هر جمله کوتاه، عقلانیتی ژرف موج می‌زند. به جای آوردن جمله‌های پیچیده، با جمله‌های کوتاه، شگفتی‌ها و خرق عادت‌ها به مرز باورپذیری می‌رسند.

از طرفی، انتقال پیام به جمله‌های کوتاه نیاز دارد. جمله‌های کوتاه موجب فراوانی افعال شده، فراوانی افعال به نثر تحرک می‌بخشد. بدین ترتیب، جمله‌های کوتاه، زبان استدلالی خلق می‌کند و زبان استدلالی نیز کمک می‌کند تا واقعیت‌های شگفت‌انگیز، باورپذیرتر شوند.

ب. زبان شاعرانه و خرق عادت‌ها

در مواقعی که نویسنده به روایت داستان‌های شگفت‌انگیز و جذاب می‌پردازد، از زبانی گیرا و شاعرانه بهره می‌برد. روایت داستان مولود محمد مصطفی (ص) یکی از آن‌هاست. نثر این قسمت، از نمونه‌های ارزشمند و فاخر زبان نثر مرسل به حساب می‌آید. نثر مولود محمد مصطفی (ص)، آهنگین و موسیقایی است و جمله‌ها کوتاه و شتابناک. در مواقعی که می‌خواهد از خرق عادت‌ها سخن گوید، نثر شتاب بیشتری می‌گیرد. این شتاب و ضرب‌آهنگ تند موجب می‌شود خواننده فرصت اندیشیدن به تردیدهایش را نداشته باشد؛ بنابراین، باورپذیری خرق عادت‌ها آسیب نمی‌بیند. «عبدالمطلب گوید که آن شب من به کعبه اندر بودم بر مقام ابراهیم که کعبه را دیدم که ساجد گشت. باز راست بایستاد و به آوازی فصیح همی‌گفت: الله اکبر! الله اکبر! باز صفا و مروه را دیدم متحرک و مرا گفتند که یا سید قریش کجا روی و من هیچ

جواب نکردم که مراد دل اندر حدیث آن بسته بود که تا نزدیک آمنه شوم و نگاه کنم تا چه بوده است؟ چون آنجا رسیدم، همه مرغان عالم را دیدم آنجا به هوا اندر ایستاده و ابری سپید بر سر حجره وی سایه کرده. بسیار جهد کردم تا خویشتن بدان آوردم که در بزدم. آمنه مرا نرمک نرمک آواز همی داد و بیامد و در باز کرد. بر وی نگاه کردم. آن نور اندر جبین او ندیدم و برو هیچ نشان ندیدم. از ضعف خواستم که حریر خویش بدرانم. آمنه گفت: چه بود؟ گفتم: نور کجاست؟ گفت: تمام بیاوردم و اینک مرغان مرا می‌گویند که فرا ما ده تا پرووریم و این ابر همی گوید که فرا من ده تا پروورم. عبدالمطلب گفت: مرا نمای. گفت: امروز نتوانی که کسی آمده است و می‌گوید که هیچ آدمی را بدو تا سه روز راه نیست» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۳).

نثر با جمله‌های کوتاه، جابه‌جایی بلاغی ارکان جمله‌ها و آوردن حروف ربطی، چنان شتابی یافته که خواننده فرصت نفس کشیدن پیدا نمی‌کند. ذهن خواننده انگار به واژه‌ها زنجیر شده، رقص کنان با واژه‌های دیگر پیش می‌رود و فرصت بازماندن و اندیشیدن به چرایی حوادث ندارد. خواننده در چگونگی روایت داستان به اوج التذاذ می‌رسد، با زبان نمایشی، ناگهان خود را در صحنه حوادث حس می‌کند و از دام تردید و شک می‌رهد و به باوری خوشایند نایل می‌شود.

۳-۵. نقش لحن داستان در باورپذیری خرق‌عادت‌ها

لحن، از وجوه مهم زبان داستانی است که از دیرباز در ادبیات کلاسیک فارسی به‌عنوان یکی از عناصر پیش‌برنده داستان‌های تاریخی شناخته شده، به تناسب متون مختلف به کار گرفته می‌شد. لحن اندوهگین بیهقی در داستان حسنک، لحن استغاثه‌گون خواجه عبدالله انصاری در *مناجات‌نامه*، لحن اندرزگرای سعدی در *گلستان* و... دلیلی بر این سخن است. لحن، ایجاد فضا در کلام و نظر و دیدگاه نویسنده به موضوع است. «لحن، طرز برخورد نویسنده به موضوع و شخصیت‌های داستان است» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۵۲۱). لحن، یکی از عناصری است که در تاریخ سیستان منجر به باورپذیری پدیده‌های خرق‌عادت شده است.

در تاریخ سیستان هنگام روایت خرق عادت‌ها لحن به گونه‌ای است که کوچک‌ترین تردید به خواننده دست نمی‌دهد. لحن تاریخ سیستان است که احساسات نویسنده را با آهنگی مناسب در خدمت روایت خرق عادت‌ها قرار می‌دهد و باعث ایجاد ارتباط مخاطب با متن می‌شود. انتخاب کلمات مناسب، خلق شخصیت‌های تاریخی به بهترین شکل ممکن، استفاده از شگرد ادبی اغراق، توصیفات دقیق مکان و زمان، عدم تکرار خرق عادت و عبور سریع از آن، روایت جدی خرق عادت‌ها و... به ایجاد لحن مناسب و در نهایت، باورپذیری خرق عادت‌های تاریخ سیستان کمک شایانی کرده است. به‌طور کلی، لحن در تاریخ سیستان سه ویژگی برجسته دارد: الف. باعث جذابیت داستان‌های تاریخی می‌شود؛ ب. خواننده را متقاعد می‌کند تا خرق عادت‌ها را بپذیرد؛ ج. خواننده را غافلگیر کرده، به نقطهٔ اعجاب‌انگیزی می‌رساند و موجب التذاذ ادبی می‌شود.

۳-۶. واژه‌گزینی مناسب و باورپذیری خرق عادت‌ها

در تاریخ سیستان، واژه‌ها بسیار حساب‌شده، دقیق و استادانه انتخاب شده‌اند که به باورپذیر شدن پدیده‌های شگفت‌انگیز و خرق عادت‌ها منجر می‌شود. هرچند بنا به گفتهٔ بهار، تاریخ سیستان در کاربرد کلمات عربی مقتصد است، هرگاه کلمات عربی، نقشی در باورپذیری خرق عادت‌ها یا ایجاد زیبایی در متن داشته باشند، نویسنده از آن‌ها بهره می‌برد. در متن بالا، از عبارت‌های الله‌اکبر، زدنی زدنی، یا سید قریش و... استفاده شده است. این عبارت‌ها به قدسی شدن فضای داستان منجر شده، ذهن مخاطب را کاملاً در محیط قدسی قرار می‌دهد تا پدیده‌های آسمانی و عجیب را راحت‌تر باور کند.

نکتهٔ دیگری که در باب واژه‌گزینی تاریخ سیستان اهمیت فراوان دارد، استفاده از واژه‌های ساده است. نویسنده تا آنجا که در توانش بوده، از دشوارگزینی پرهیز کرده که این نوع نگرش به واژه‌گزینی، به باورپذیر کردن پدیده‌های شگفت‌انگیز منجر می‌شود. عدم استفاده از کلمات دشوار موجب می‌شود ذهن مخاطب در لابه‌لای

واژه‌ها متوقف نشود و به سرعت از آن‌ها عبور کند. این موضوع باعث می‌شود سرعت نثر کاهش نیابد و تردیدها در ذهن خواننده شکل نگیرد.

درباره آرایه‌های ادبی هم این نکته صدق می‌کند. آرایه‌های ادبی ملیح و زودفهم باعث رهایی ذهن مخاطب و سرعت عبور از خرق‌عادت‌ها می‌شود و تردیدها را کاهش می‌دهد. «باز مردی دیدم که لب بر لب او نهاد و چیزی بدو تسلیم همی کرد؛ چنان که کبوتری بچه را دانه دهد...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۲). «نوری دیدم که پدید آمد و چون درخت خرما بالیدن گرفت» (همان: ۶۳). «یا حلیمه، امروز به دختر پادشاهی مانی» (همان: ۶۴).

استفاده از واژگانی خاص، مانند خواب و انگار، فضایی ویژه به این داستان تاریخی داده است که به باورکردن پدیده‌های خرق‌عادت کمک می‌کند. خواب‌هایی که آدمی می‌بیند، نوعی واکنش به فعالیت‌ها و احساسات اوست. در روایت این بخش از تاریخ، خواب به‌عنوان مؤلفه‌ای تأثیرگذار در باورپذیری وقایع شگفت، کارایی می‌یابد. خواب هر قدر هم عجیب باشد، طبیعی است؛ چون بخشی از واقعیت زندگی است. بنابراین، استفاده از واژه خواب برای بیان وقایع شگفت‌انگیز، تردید مخاطبان را کم می‌کند. تاریخ سیستان به کمک واژه خواب، این فرصت را به خوانندگان می‌دهد تا در فضای پر رمز و راز اساطیر دینی و ناخودآگاه جمعی غوطه‌ور شوند و تردیدهای واقعی و غیرواقعی بودن خرق‌عادت‌ها را از یاد ببرند و به باورپذیری برسند. این حکایت‌ها به تعبیر شفيعی کدکنی، ماهیتی سوررئالیستی دارند و «باید بدان‌ها به چشم آثار ادبی نگریست؛ چراکه ادبیات اساساً ساخته ذهن است، نه گزارش واقعیت. فقط از این منظر است که می‌توانیم به ماهیت واقعی و راز جاودانگی آن‌ها پی ببریم.» (خرزاعی فر، ۱۳۸۸: ۱۶). تاریخ سیستان، این نوع کارکرد واژه‌ها را به زیبایی محقق کرده است. «حلیمه گوید که اندر آن سال قحطی بزرگ شد و رنج بسیار رسیده بود و اندر آن شب که محمد بزاد، من به خواب دیدم که مرا یکی فریشته گرفته و به هوا برد...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۴). «من گفتم که مگر این خواب همی‌بینم» (همان: ۶۳). «شبی بیدار شدم، یکی مرد دیدم که نور ازو تا آسمان همی‌برشد» (همان: ۶۵).

۳-۷. نقش حروف ربط در باورپذیری خرق عادت‌ها

در تاریخ سیستان، حروف، بسامد بالایی دارد، به‌ویژه از حرف «و»، «که»، «تا»، «اندر» و «را» بسیار استفاده شده است. به‌عنوان نمونه، در پانصد جمله، حرف «و» بررسی شده که نتایج نشان می‌دهد حرف «و» ربط و «واو آغازین»، به‌ترتیب بیشترین بسامد را دارند.

انواع واو			نام کتاب
واو عطفی	واو ربطی	واو آغاز جمله	تاریخ سیستان
۲۰	۱۳۵	۱۱۵	
۴ درصد	۲۷ درصد	۲۳ درصد	تعداد درصد

استفاده از این‌گونه حروف، به نثر شتاب داده، به موسیقی کلام قدرت بخشیده است و ذهن خواننده را همگام با نثر پیش می‌برد. این حروف از سه نظر در باورپذیری کردن خرق عادت‌ها نقش ایفا می‌کنند؛ ابتدا باعث سرعت نثر می‌شوند و در مواقعی که سخن از پدیده‌های عجیب و شگفت در میان است، ذهن به‌سرعت از آن فضا عبور کرده، شخص فرصت نمی‌کند به تردیدهایش فکر کند. نکته بعدی، ایجاد التناذ ادبی است که خواننده را در میان لذت و تخیل فضای داستان تاریخی قرار می‌دهد و موجب کم‌رنگ شدن نگرش استدلالی به داستان تاریخی می‌شود. نکته سوم، به کارکرد حرف واو آغازین جمله‌ها مربوط است که دلالت‌های ثانویه‌ای مانند تأکید، تحکم، تحییب، سوگند و قطعیت را در ساختار جمله ایجاد می‌کند و موجب تقویت باور خوانندگان می‌گردد.

۳-۸. نقش افعال و جمله‌های کوتاه در باورپذیری خرق عادت‌ها

در تاریخ سیستان، فعل به ابزار چندمنظوره می‌ماند که نویسنده با قدرت، هرآنچه را لازم است، از واژه «فعل» بیرون می‌کشد. دامنه فعل در تاریخ سیستان از هر لحاظ گسترده و وسیع است؛ هم از نظر تعداد، بسامد بالایی دارد، هم از نظر ترکیب آفرینی دارای جایگاهی والاست. از سویی، فعل‌های فراوان موجب شده تاریخ سیستان

نقش زبان در باورپذیری خرق‌عادت‌های تاریخ سیستان _____ ۵۱۷
 جمله‌های کوتاه داشته باشد. مطالعه آماری پانصد جمله از این داستان و مقایسه آن با
 پانصد جمله از تاریخ بلعمی و نوروزنامه نشان می‌دهد تاریخ سیستان در مقایسه با آثار
 هم‌عصر خود، جمله‌های بسیار کوتاه‌تری دارد.

نام کتاب	تاریخ بلعمی	تاریخ سیستان	نوروزنامه
تعداد کلمات	۲۵۵۰ کلمه	۲۰۰۰ کلمه	۲۵۰۰ کلمه
تعداد افعال	۵۰۰ فعل	۵۰۰ فعل	۵۰۰ فعل
متوسط تعداد کلمات هر جمله	۵/۱ کلمه در هر جمله	۴ کلمه در هر جمله	۵ کلمه در هر جمله

متن زیر، رابطه فعل، جمله‌های کوتاه و سرعت نثر را به خوبی نشان می‌دهد.
 «اندر آن شب که محمد بزاد، من به خواب دیدم که مرا یکی فریشته گرفته و به
 هوا برد و یکی چشمه آب دیدم که هرگز چنان ندیده بودم. گفت: بخور. بخوردم.
 گفت: نیز بخور. نیز بخوردم. گفت: اکنون شیر تو بسیار گردد» (همان: ۶۴)
 جمله‌های کوتاه، بسامد افعال را در تاریخ سیستان افزایش داده است. افعال زیاد،
 موجب تحرک و سرعت نثر گردیده، سرعت نثر نیز ذهن خواننده را با شتاب از میان
 خرق‌عادت‌های تاریخ عبور می‌دهد تا شگفتی‌های تاریخ سیستان باورپذیرتر شوند.
 از سوی دیگر، جمله‌های کوتاه، خواننده را به هیجان درمی‌آورد، تحرک بیشتری
 به نثر می‌بخشد و ذهن و ضمیر خواننده را به وجد می‌آورد. از پویایی جمله‌های کوتاه،
 مخاطب از نثر دلنشین تاریخ سیستان سرخوش می‌شود و این حس زیبا از بار روانی
 تردیدهای خرق‌عادت‌ها می‌کاهد تا شگفتی‌های تاریخ سیستان باورپذیرتر شوند.

۳-۹. گفت‌وگو و خرق‌عادت‌ها

در تاریخ سیستان، از عنصر گفت‌وگو بسیار استفاده شده است. وقتی از خرق
 عادت‌ها سخن به میان می‌آید، فضای تاریخ ممکن است از واقعیت دور شود و
 باورپذیری رخدادهای تاریخی آسیب ببیند. عنصر گفت‌وگو ابزاری است مناسب تا
 داستان‌های تاریخی، واقعی نشان داده شوند. در آغاز داستان مولود محمد (ص)، مورخ
 با مخاطب خویش گفت‌وگو می‌کند و قبل از بیان خرق‌عادت‌های تاریخ، درباره

منابع تاریخ با خواننده سخن می گوید. در ادامه، با تنوع بخشیدن به گفتارمندی سعی دارد رخدادهای عجیب را واقعی نشان دهد. گفت و گوی آمنه با فرشتگان، گفت و گوی آمنه با عبدالمطلب، گفت و گوی حلیمه با سنگ ریزه‌ها، گفت و گوی عبدالمطلب با مردان آسمانی، گفت و گوی محمد(ص) با مردان آسمانی و... از نکات مورد توجه و جالب این داستان تاریخی است. این گفت و گوها موجب برجسته شدن متن تاریخ سیستان شده، مخاطب با گفت و گو خود را در میان داستان حس می کند. همچنین با گفت و گو، رابطه علت و معلولی حوادث، قدرت بیشتری می یابد تا باورپذیر شوند.

این بخش از تاریخ سیستان نشان می دهد که گفت و گو چه نقش شگرفی در زیبایی و باورپذیری خرق عادت‌های داستان دارد:

«عبدالمطلب را دیدم که همی گفت: از زنان بنی سعد کیست که فرزند مرا پرورد؟ من گفتم: من. گفت: چه نامی؟ گفتم: حلیمه. گفت: بخ بخ، راست تو پروری. گفتم...» (همان: ۶۵). «آمنه گفت: چه بود؟ گفتم: نور کجاست؟ گفتا: تمام بیاوردم و اینک مرغان مرا گویند که فرا ما ده تا پروریم و این ابر همی گوید که فرا من ده تا پرورم. عبدالمطلب گفت: مرا نمای. گفت: امروز نتوان که کسی آمده است و می گوید که هیچ آدمی را بدو تا سه روز راه نیست. عبدالمطلب شمشیر برکشید و به در حجره شد. می گوید: مردی هولناک دیدم که بیرون آمد پذیره من و گفتا: بازگرد و اگر نه هم اکنون هلاک گردی. گفتا: دست من سست شد... ابن عباس گوید...» (همان: ۶۳).

۴. نتیجه گیری

در تاریخ سیستان، واقعیت‌ها و خرق عادت‌ها در آمیخته‌اند. نویسنده باید طوری تاریخ بنویسد که شگفتی‌های تاریخی را در اذهان خوانندگانش باورپذیر کند. در این راه، زبان، نقشی بسزا دارد. نویسنده با آگاهی از ظرفیت پارادوکسی زبان، تاریخ می نویسد. واقعیت‌های شگفت‌انگیز تاریخ سیستان در دو بُعد قابل بررسی است:

الف. خرق عادت‌هایی که با محتوای آن در ارتباطند؛ اما زبان را متحوّل می‌کنند که شامل مواردی چون شخصیت‌پردازی، گفت‌وگو، درون‌مایه، خواب و رؤیاپردازی، اسطوره‌ها و سحر و جادو می‌شود.

ب. خرق عادت‌هایی که با زبان گره خورده‌اند و از طریق زبان به مرز باورپذیری می‌رسند.

بعد از مطالعه تاریخ سیستان از این دو منظر، نتایج زیر به دست آمد: بخش عمده‌ای از کارکرد بلاغی - ابلاغی این اثر، به قدرت زبانی آن مربوط است. جمله‌های کوتاه، زبان استدلالی، واژه‌گزینی‌های مناسب، ضرب‌آهنگ شتابی، موسیقی دل‌انگیز زبان، توصیفات دقیق، جابه‌جایی نحوی، شخصیت‌پردازی، استفاده از اساطیر دینی، مکان‌های مذهبی و... ابزارهایی هستند که به باورپذیری خرق عادت‌ها منجر شده‌اند. زبان در تاریخ سیستان به‌عنوان عنصری مهم، حضوری پررنگ در شکل‌گیری تاریخ دارد؛ از یک طرف به تاریخ سیستان غنای ادبی بخشیده و با استفاده از صنایع ادبی ایجاز، شیوه بلاغی ارکان جمله، تشبیهات ساده حسی، تشخیص و... با وسعت بخشیدن به تخیل مخاطبان، منطقی‌گریزی و شکفتی‌های تاریخی را توجیه می‌کند و از سوی دیگر به‌عنوان یک ابزار مهم، به رابطه علت و معلولی حوادث کمک می‌کند و در عقلانیت‌بخشی و منطقی کردن وقایع تاریخی به کمک نویسنده می‌آید. هرگاه تاریخ با خرق عادت‌ها از جهان واقعی فاصله می‌گیرد، آن را با کمک زبان به بستر واقعیت برمی‌گرداند و واقعیت‌های عجیب را در حالتی متعادل توجیه می‌کند.

با توجه به این خصلت زبان در تاریخ سنتی، داستان مولود محمد(ص) توانسته از آن به شکل مطلوبی بهره‌برد. نویسنده با تسلط بر زبان، آن را در خدمت واقعیت‌های حیرت‌انگیز قرار داده است. هرگاه رخداد‌های تاریخی نیاز به دقت و تأمل داشته، نویسنده با هنر زبانی خود، حوادث را پیش برده و آن را باورپذیر کرده است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳)، دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.

- احمدی، بابک (۱۳۹۰)، **ساختار و تأویل متن**، چ ۱۴، تهران: نشر مرکز.
- ایگلتون، تری (۱۳۹۵)، **پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی**، ترجمه عباس مخبر، چ ۹، تهران: نشر مرکز.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۱)، **سبک‌شناسی نثر**، ج ۲، تهران: زوار.
- **تاریخ سیستان** (۱۳۶۶)، تصحیح محمدتقی بهار، چ ۲، تهران: پدیده خاور.
- حق‌شناس، علی‌محمد (۱۳۸۳) **آزادی و رهایی در زبان و ادبیات**، فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی دانشگاه تربیت معلم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص ۳۹-۵۸.
- خطیبی، حسین (۱۳۹۰)، **فن نثر در ادب فارسی**، چ ۴، تهران: زوار.
- زایس، آوتر (۱۳۶۰)، **پایه‌های هنرشناسی علمی**، ترجمه م. پیوند، تهران: حزب توده.
- رضویان، حسین (۱۳۹۸)، **سبک‌شناسی زبانی داستان‌های کوتاه جلال آل‌احمد**، دوفصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، سال پنجم، شماره ۹، صص ۱۳۱-۱۴۶.
- سجادی، علی‌محمد (۱۳۹۵)، **بررسی و تبیین ویژگی‌های صرفی و نحوی تاریخ سیستان**، فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۸، صص ۴۳-۶۸.
- سجودی، فرزاد (۱۳۹۴)، **ساخت‌گرایی، پساساخت‌گرایی و مطالعات ادبی**، چ ۳، تهران: سوره مهر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱)، **رستاخیز کلمات**، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۲)، **زبان شعر در نثر صوفیه**، تهران: سخن.
- صفوی، کوروش (۱۳۹۰)، **از زبان‌شناسی به ادبیات**، ج ۱، چ ۳، تهران: سوره مهر.
- _____ (۱۳۹۰)، **از زبان‌شناسی به ادبیات**، ج ۲، چ ۳، تهران: سوره مهر.
- گرین، کیت و جیل لیهان (۱۳۸۳)، **درس‌نامه نظریه و نظریه ادبی**، ترجمه لیلا بهرانی محمدی و همکاران، تهران: چاپ روزنگار.
- گلشیری، احمد (۱۳۸۶)، **گابریل گارسیا مارکز**، چ ۴، تهران: نگاه.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۰)، **سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها**، تهران: سخن.
- مشرف، مریم (۱۳۸۵)، **شیوه‌نامه نقد ادبی**، تهران: سخن.